

می‌نروم هیچ‌ازین خانه من
در تک‌این خانه گرفتم وطن
غزل شماره ۲۱۰۸ از دیوان شمس مولانا:

مرکز استقرار جان، خانه امن و آسایش ابدی، دارالقرار، قبله هر انسان درد کشیده، درب رحمت و عنایت زندگی،
و شمع و چراغ روشنایی دیده برای شناسایی هر چه بیشتر ذهن و عقل جزوی و لزوم رهایی از آن.

عقل جزوی، آفتش وهم است و ظن
زانکه در ظلمات شد او را وطن
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۵۵۸

سکنی گزیدن در ذهن و تاریکی آن انسان را دچار بزرگ‌ترین آفت، یعنی توهم و ظن می‌کند. توهم و ظن قرار
دادن یک فکر و یا باور در مرکز. توهم و ظن پندار کمال و پندار دانستن در نتیجه دچار هیجاناتی چون خشم،
ترس، حسادت، اضطراب و پریشانی شدن. سکنی گزیدن در ذهن و ماندن در تاریکی آن، سبب قضاوت و
مقاومت در برابر اتفاق این لحظه و به دام افتادن است. ماندن در ذهن قوه اختیار و حزم را فلج می‌کند. ماندن
در ذهن قدرت تمییز و تشخیص را محدود و فکر و عمل انسان را دچار آفت و ضرر و زیان می‌کند.

گر وطن خواهی، گذر ز آن سوی شط
این حدیثِ راست را کم‌خوان غلط
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۱۲

ساکن شدن در ذهن و دچار هیجاناتی چون اضطراب و پریشانی و آشفتگی شدن انسان را از وطن اصلی خود
که همان مرکز عدم و برکات ناشی از آن است محروم می‌کند. سکنی گزیدن در ذهن سبب نفاق و تفرقه
می‌شود. بطوریکه انسان به ظاهر چیزی می‌گوید و در عمل خلاف آنرا اجرا می‌کند.

از دَمِ حُبِّ الْوَطَنِ بگذر مایست
که وطن آن سوست، جان این سوی نیست

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۱۱

سکنی گزیدن در ذهن و تاریکی آن دیده حضور انسان را پوشانده و گوش را از شنیدن موسیقی موزون و شادی آور زندگی محروم می‌کند.

خانۀ یارِ من و دارالقرار

کفر بُود نیتِ بیرون شدن

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۰۸

خانه یار مرکز خالی از هرگونه همانیدگی و درد است. خانه یار مرکز امن و محل آسایش و قرار، شکر و پرهیز و صبر است که با نور شناسایی خود روشن می‌سازد که هرگونه فکر و عمل از ذهن، روی زندگی را می‌پوشاند و انسان را دچار آفت و ضرر و زیان می‌سازد. خانه یار مرکز خالی از درد و همانیدگی است که انسان را به این باور زنده می‌کند که شناسایی بیشتر ذهن به یاری بزرگان و خردمندان، تنها راه رهایی و نجات از آفت‌هاست.

من نسازم جز به دریایی وطن

آبگیری را نسازم من سکن

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۸۵

-مریم، اورنج کانتی